

چهل روز پس از خسوف حقیقت

چهل شب از وقعه طف گذشته است؛ همان وقعه که آل الله در آن به بلاء حسن مبتلا گشتند و ارواح شهیدشان به تجافی از بدن به پرواز در آمد و نزد ملیک مقتدر در مدخل صدق به رزق شادخوارانه مشغول شد.



همشهری آنلایین - امیر اهرابی: چهل شب از وقعه طف گذشته است؛ همان وقعه که آل الله در آن به بلاء حسن مبتلا گشتند و ارواح شهیدشان به تجافی از بدن به پرواز در آمد و نزد ملیک مقتدر در مدخل صدق به رزق شادخوارانه مشغول شد.

هر چند که ابدانشان زینت بخش وادی بی ستاره کرب و بلاء بود. آنچه گذشته است از فجایع ظاهری و مصایب آشکار، از فوز اکبر و وصول به روضه رضوان، روشن است و آنچه می آید را جز خداوند علیم نمی داند. اما چون چهل یوم از یوم عاشورا گذشت، پیام آن فراگیر شد و مسلمانان چون دانستند بر آل الله چه رفته است، بنای سرآغازی را نهادند که نتیجه آن سستی بنیان حکومت هزار ماهه شجره ملعونه در قرآن بود. چه آنکه شهادت حسین(ع) در قول نبوی(ص) مستفیض گرمایی بود خاموش ناشدنی در قلوب مسلمانان.

مسلمانانی که ندای یاری جویی حسین(ع) را نشنیده گرفته بودند، پس از آن اما توبه کنان و خاک و گل بر سرزنان به معسکر حق شتافتند و یاریگر آن اردوگاه ازلی و ابدی حقیقت شدند. ایشان فهمیدند که فریاد حسینی نه از برای خود که برای نصرت دین جدش احمد(ص) بوده است. راز چهل نیز از این امر بر می خیزد. چه آنکه کربلا را حماسه ای به شمار آورده اند که دیوار زمان و مکان در برابر آن تاب مقاومت از کف داده اند. حماسه ای که اینک تعمیر یافته و اسوه یافتن از آن قابلیت وجودی به خویش گرفته است.

حماسه عاشورا گرچه منشأ خویش را از برانگیختگی عواطف و احساسات می یابد، اما این امر نیز قابل کتمان نیست که بی شک این حماسه پایی در عقل و نظر دارد بلکه اساس متین و هویت حقیقی آن مستند به رسول باطنی است. هویدایی این امر در چله حسینی که به استناد روایاتی با زیارت نخستین زائران حائر حسینی(ع) همراه شده است، نمادی از همین تعمیر و فرایند اسوه شدن است. به سخن دیگر حماسه طف که از سویی غلبان و جوشش احساسات و تبلور عواطف پاک حق جویی است و از سوی دیگر در برابر کسانی قد علم کرده است که حب دنیا رأس خطئیت ایشان شده است و وهم ایشان بر نیروهای عقلانی شان غلبه تمام یافته است، راهبری و هدایت خویش را به کف مبارک عقل سپرده است.

این پدیده هر چند در ذات خویش امری است ناهمگون اما باید دانست که حماسه، اینگونه در ذات خویش امور متناقض می پرورد؛ امری که موجب می شود تا عقل و عشق در دو ساحت به مواجهه هم در آیند. نبردی میان مصلحت و منفعت این دنیایی و مصلحت و منفعت آن دنیایی در می گیرد که البته نتیجه این معرکه ذبح یکی در پای دیگری نیست. چه آنکه به نظر دقیق عقلی که در عمل حسینی متجلی است، به واقع تناقضی میان آن دو نیست. به نظر دقیق تاویلی، اربعین حسینی(ع) محمل و محط آغاز فهم همه آنچه است که گفته آمد. از این رو آغاز نهایت شکست نهایی باطل است چه آنکه باطل نابودشدنی است و فرصتی است برای آن. فریاد حسینی(ع) نیز جز این نیست: آیا در این امر می توان تردید روا داشت که ظلم را پایانی خواهد بود و سرنوشت آن و بی عدالتی نابودی است؟ آیا کسی می تواند در این امر تشکیک روا دارد که حق و عدالت پیروز شدنی است؟

اربعین را باید پاسخی دانست به هرگونه شک و تردیدی در این باره. از این رو تفسیر عدد چهل که عنوان اصلی حقیقت یومیه است، مجرا و منعطف ویژه ای می یابد. آیا باید اربعین را میزان زمان عرفی لازم برای بازسازی و باز تولید یاد و عمل آنان که رفته اند، دانست یا تفسیری تاویلی را باید نشانه رفت و دست به دامان صاحبان این تفسیر شد؟ از طرفی زیارتنامه اربعین و زیارت اصحاب پیامبر(ص) پیش روی ماست برای تفسیر این عدد که در عمل به ملتقای عاشقان حسینی و تجدید عهد و پیمان ایشان با حسین(ع) تبدیل شده است و از طرف دیگر تشکیک و تردید در این واقعه تاریخی و تفاسیر بر آمده از آن. هر چند در نگاهی تاویلی هر دو گروه را می توان بر سر مائده آسمانی کربلا گرد هم آورد. برخی از معاصران تحت تأثیر همین امر بازگشت امام زین العابدین(ع) را به حائر حسینی در همین روز یعنی روز اربعین ذکر کرده اند که نظر به مستندات تاریخی موجود چندان آموزه ای قابل دفاع از جهت تاریخی به نظر نمی رسد. البته این احتمال نیز وجود دارد که نویسنده محقق براساس روایتی از سید بن طاووس - رحمه الله - گمان کرده است، منظور سید از آورنده رأس حسینی(ع) برای دفن در کنار جسد ایشان در روز بیستم ماه صفر، یعنی اربعین، امام علی بن حسین علیهما السلام بوده است.

اما چنان که گفته شد این سخن به لحاظ تاریخی از دو نظر محل خدشه است؛ نخست آنکه رأس حسینی(ع) براساس منابع تاریخی تا دهه ها در گنجینه و خزانه امویان در دمشق ماند و سرنوشت آن رأس مبارک پس از انقراض ایشان نیز در ابهام است و روایات گوناگون و متناقضی در باره آن موجود است. و دوم آنکه گزارشی از این امر که آورنده امام سجاد(ع) بوده است وجود ندارد. اما در پس این سخن شاید بتوان از تفسیر تاویلی پیش گفته نشانی یافت. چه آنکه عدد چهل در برخی متون عرفان عملی، مقدار لازم برای

ایجاد زمینه مناسب خلوص و طهارت باطنی است و این خلوص و طهارت باطنی خود نشانه کمال معنوی است. شاید بتوان در پس ذهن محقق ارجمند این امر را مستتر یافت که بازگشت رأس حسینی به بدن او نشان کمال جسم شاهدترین شهید تاریخ است و جسم او نیز چون پیام او در چهلمین روز به بلوغ و کمال رسیده است.

اما نکته‌ای که در این میان مغفول می‌ماند این اصل اصیل تاویلی است که برای تاویل صحیح نیازمند تطابق ظاهر متین نیز هستیم. به عبارت دیگر، تنها براساس نقل صحیح می‌توان تاویلی عمیق را استوار نمود. به هر روی آنچه راز غروب خورشید در چهلمین روز یا چهلمین شب نام گرفته است، به مراجعه بیشتر به متون تاریخی محتاج است. چه آنکه همچون بی‌اساس بودن آموزه آمدن امام سجاد(ع) به مغرب و مشرق حسینی(ع)، آمدن جابر بن عبدالله انصاری، صحابی بزرگوار نبی اعظم(ص) به همراه عطیه عوفی نیز چندان مستدل و مستند به نظر نمی‌رسد. البته گزارش‌های قابل اعتنایی از این امر یعنی آمدن جابر بن عبدالله انصاری و عطیه عوفی در رأس سنه گذشته از شهادت حسینی(ع) وجود دارد.

زیارت اربعین نیز اما زیارت عامی است که بی‌گمان بر اربعین حسینی قابل تطبیق است. اما آیا می‌توان راز اربعین را از آن اخذ کرد؟ به نظر برای درک این امر یعنی راز اربعین باید به ذات کربلا مراجعت کرد. گفته شد که ذات کربلا درون خویش نوعی حماسه را مستتر دارد و حماسه نیز به نوبه خود امر متناقض نمایی است. تناقضی که در ذات حماسه در جوشش است و البته با تناقض مطرح در علم حافظ از انحراف در شیوه تفکر یعنی علم منطق، تنها در لفظ اشتراک دارد. چه آنکه مصلحت ظاهری را می‌توان امری متوهم و متخیل دانست که آنچه از نگاه علمای علم‌النفس، قوه وهم و قوه متخیله نام دارد، آن را درک می‌کند. هر چند در نگاه دقیق این دو قوه نیز مصلحت ظاهری را نمی‌توانند درک کنند. بلکه اینگونه به این دو قوه متبادر و متظاهر می‌شود. اما مصلحت باطنی و حقیقی را که شاهدترین شاهد در پی تحقق آن بود، بی‌گمان عقل کلی‌نگر و آینده‌بین و حزم‌اندیش در می‌یابد.

بنابراین تناقض مصلحتی که قوه و همیه درک می‌کند با مصلحتی که قوه ناطقه درک می‌کند، در واقع و نفس‌الامر وجود خارجی ندارد. چه آنکه معرکه این دو به سرعت به نفع عقل به پایان می‌رسد. علت و وجه آن نیز کاملاً مبرهن و روشن است؛ و آن اینکه مصلحت اخروی بر مصلحت دنیوی تقدم ذاتی دارد. بنا به برخی تعبیر فلسفی می‌توان اینگونه این تقدم را باز بیان کرد که بی‌وجود مصلحت کلی اخروی اصولاً مصلحتی تحت نام دنیوی پدید نخواهد آمد. بلکه مصلحت زودگذر دنیوی را که حسین(ع) به سرعت از کنار آن عبور کرد و دیگران را نیز به عبور سریع از کنار آن تشویق نمود، سایه و کنایه‌ای است از مصلحت اخروی. بنابراین در عقل حسابگر این معرکه به سرعت به سود ابدیت پایان می‌یابد. انکشاف این تناقض وهمی و از هم گشوده شدن عقود آن از یکدیگر اما در این نگاه در اربعین حسینی(ع) روی می‌دهد. حسین(ع) دیگران را نیز به دیدن این فتح و گشایش و انکشاف دعوت کرد. عده‌ای این انکشاف را به سبب قوه و همیه و متخیله ندیدند و عده‌ای که خویش را فقیه و عارف به میراث نبوی(ص) می‌دانستند نیز آن را دیدند، ولی به‌دلیلی نامعلوم برای ما و معلوم برای خودشان، از کنار آن گذر کردند. اما حسین(ع) با شهادت خویش این انکشاف را برهمگان آشکار و هویدا و مستدل ساخت.

از همین روست که در نامه‌ای که مخاطب آن بنی‌هاشم است، کسانی را که از بنی‌هاشم از کشتی نجات او تخلف کرده‌اند، نارسیده و نابالغ به فتح و نجات و رستگاری تلقی می‌کند. حکمی که می‌توان آن را بر حسب قیاس اولویت به دیگر عناصر خاص امت و تأثیرگذاران آن نیز تعمیم و تسری داد. یاران حسین(ع) اما که پس از صدها سال در اربعین گردهم می‌آیند با یکدیگر این محتوای تاویلی را زمزمه می‌کنند که انکشاف حسین(ع) را دریافته‌ایم و تا آنجا که حسین(ع) برای آن به پیش رفت، پیش خواهیم رفت. شرط امامت و مامومیت نیز جز این نیست. تاویل اما اینگونه کامل می‌شود که عدد نمادین چهل که در تاریخ بشری و تاریخ ادیان عددی مقدس و درخور توجه، شناخته می‌شود، در بارگاه حسینی علیه‌السلام، همچون حماسه‌ای مستمر می‌ماند که فریاد هر ارضی کربلاست و هر زمانی عاشورا، عاشقان عاشورا را گرد هم درمی‌آورد تا انکشاف ازلی کربلایی حسینی، ابدی شود برای طرفداران ابدیت.